

بقلم آقای میرزا عبدالحسین ابن الدین

حاجت مشاطه نیست

روی دل آرام را

جمال طبیعی و جمال مصنوعی - جمال قرآن  
قرآن و فلسفه و عرفان - اکتشافات کنونی در قرآن

آدمیان پای بند دو جمالند یکی جمال طبیعی و خدا دادی و  
دیگر جمال مصنوعی و آرایش های انسانی . جمال طبیعی همواره  
با اهمیت خود باقی است و افکار بشری کمتر درباره وی حکم فرماست  
ولی جمال مصنوعی همیشه دست خوش تصرفات و در هر زمان و نزد  
هر کس یک طرزى مطلوب است روزی میگذرد که آن آرایش با  
همه اهمیتی که داشته زشت و نا مطبوع می افتد . آنها که دارای جمال  
طبیعی و ذاتی هستند از آرایش بی نیازند و اگر دست خوش وی گردند  
گذشته از آنکه بر زیبایی آنها افزوده نمیگردد از جلوه اولی آنان  
نیز کاسته میشود

مقصود جمال قرآن است که زیبایی وی بهمان جمال خدائی  
وی است و هر اندازه که دست بشری در او تصرف کند از جلوه وی  
میکاهد . آنانکه میخواهند با پندارهای خود قرآن را آرایش دهند  
و از این پیرایه ها بوی جمالی تازه بخشند بسی بخطر افته اند . اکنون  
اگر بخواهیم قرآن به زیبایی و جلوه نخستین خود برگردد میبایست  
از این آلودگیها پاک شود تا آن رنگها و زنگها که بخود گرفته است  
از وی زدوده گردد

مرام من درباره قرآن همان بی آلاشی اوست چنانکه اخیراً

مقاله در شماره (۳) این نامه گرامی نگاشته و پیش بینی می‌کردم که نود فضلاء و دانشمندان مورد قبول واقع می‌شود و هم میدانستم که خالی از انتقاد نخواهد بود تا آنکه بمقاله در تحت عنوان (قرآن و دو دوست نادان) در شماره سابق برخوردیم که نگارش‌های مرا تأیید می‌کرد چیزی که بیش از همه توجه مرا جلب کرد آن بود که می‌گوید (هر آنچه از قرآن بدون تکلیف و تأویل میتوان استفاده نمود باید گرفت چه فلسفه باشد و چه اکتشافات عصری) ما هم جز این مقصودی نداشته‌یم و لذا تا اینجا با نویسنده مقاله دوش بدوش بطرف یک مقصد می‌رفتیم. ولی آنجا که بمن اعتراض می‌کند باینکه گفته‌ام (اگر هزار مرتبه قرآن را ورق ورق کنیم اسمی از وجود و ماهیه و وجوب و امکان و دور و تسلسل و از ناموس جاذبه نیوتن و نظریه نسبیه انیشتین نیست) از یکدیگر جدا شده ایم و با دو جواب متخالف می‌گوییم یکی آنکه خودتان گفته‌اید که وجود و ماهیت امریست اعتباری و خیالی و قرآن از موهومات گفته‌گو نمی‌کند. و دیگر آنکه چرا بحث از وجود و ماهیت بحث از موهوم است در صورتیکه بیشتر مباحث فلسفه و الهیات مبنی بر مبحث وجود و ماهیت است

**قرآن و فلسفه و عرفان** - من که می‌گوییم اسمی از وجود و ماهیت در قرآن نیست برای این است که آنوقت در جزیره العرب اسمی از این اصطلاحات نبوده و قرآن بزبان و لسان قوم صحبت می‌کند این اصطلاحات (و نیز این اکتشافات) پس از مدتها پیدا شده و قرآن بی نیاز از آن است که این اصطلاحات را از دیگران بگیرد این الفاظ در نظر ما خیلی بزرگ است ولی در پیش گاه قرآن دارای اهمیت نیست. زیرا مرام قرآن تربیت و اخلاق است و هر آنچه باین

گشاده یافت از وی پرسید در این تنگنای زندان و در زیر زنجیر  
گران تورا خرم و دور از هم و غم می بینم! سبب چیست؟ گفت  
معجونی از شش جزء ساخته و طبیعت را بدان پرداخته ام این است که  
می بینی خوشدلم با اینکه در بندی بس مشکل پرسید چنان معجونی  
را باز نما شاید روزی بر من گذرد که بچنین بند و زندانی گرفتار آیم  
و از بکار بردن آن ناچار باشم. گفت: بلی داروی نخستین بر خدای  
جهان امید بستن و بدر گاهش پیوستن و رشته امید از غیر او گسستن است  
دوم آنچه را که خدا خواهد شدنی است و از او گریزی نه. سیم شکیبائی  
بهترین چاره ایست که مرد گرفتار را بکار آید. چهارم هر گاه شکیبائی  
نکنم بکنم؟ آیا اضطراب و بیقراری چاره ساز کار من تواند بود  
پنجم روزی چنین را شاید روزی بدتر و سخت تر در پیش باشد ششم  
از این هنگام تا هنگام دیگر گشایش است. بیک نوشیروان را از آنچه  
دیده و شنیده بود خبر داد بسی از اندیشه پاک بزرگمهر در شگفت  
شد و ویرا آزاد ساخت

بدون شبهه جهانرا پستی و بلند نیست و با آدمیان همچون موجی  
که تخته پاره ایرا گاهی بزیر افکند و گاهی بالا بازی میکند وقتی  
عزت دهد و گاهی ذلت بخشد نه بلندی و ارجمندش را اعتبار و نه  
پستی و زبونیش را قرار یا للعجب از روزگاری امید بهی داشتن  
اندیشه خردمند نیست با چه کسی راه وفا سپرد و از چه کسی کالای  
عیش و خرمی نبرد؟! عرض اندرز نیست چون همگان طبع جهانرا  
داند و داستانها از بی مهری وی خوانند بلکه مقصود اینست که نیک  
بختی و کامیابی که همگان خواستار ویند خود را بخوبیها پسندیده آراستن  
و از خوبها بد پیراستن است تا جهانرا با همه پست و بلندیها که دارد

خواستار باشند

آراستگی آدمیان از جز مشاطه آئین صورت نه‌بندد. دین است  
که آرامی بخش دل‌های بیقرار است دین است که پستی‌های جهانرا  
در دیده دین دار آسان نماید و بلندی‌های ویرا ناپایدار دین است  
که از چهره‌ها زنگ ملالت زدوده و رونقی بسزا بخشیده است

غرض این است، که در این نامه علل بدبختی را جستجو و نوش  
داروی دردمندانرا آماده سازیم. اندیشه ام این است که بر جای  
آراستگی جهان آدمیان خودرا آراسته کنند و از خوبیهای ناپسند  
پیراسته تا از این سرگشتگی‌ها وارهند و از گم‌گشتگی بدرآیند تا  
روشن گردد که آدمی آنچه خود داشت زیگانه‌تصا میگرد. همچون  
آزمندیکه آسایش خویشتن جوید و هرگز بدان نرسد تا از خوی  
بد خود بیزاری جوید و یا حسودیکه در اخگرهای فروزان حسد  
اندر است و نداند که شگنچه اش را غیر از خوی زشت سببی  
دیگر نیست

آنانکه از دین سر باز زده‌اند بارهای دوش دل خودرا سنگین  
کرده‌اند و راه خودرا دشوار و سهمگین نموده‌اند همچون ره‌نوردی  
که با باری گران که بدان نیازمند نیست بلکه بر زیان وی است راه  
بیماید و دمی نیاساید و یا ره روی را ماند که بی راه رود و از مقصود  
خود پیوسته دور گردد، این است اندیشه من و از خدای توانا در  
این راه که می‌پویم کمک میجویم و خداست یار نا توانان و کمک  
کمک جو یان